

## امپریالیسم الهیات سیاسی

پاراوکس مبنایی فقه سیاسی با بنای نظریه‌ی استقرایی الهیات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

دکتر عباسعلی رهبر



امام خمینی<sup>(ره)</sup> ضمن توجه به عناصر معرفتی اخلاق و فلسفه، به حوزه‌ی منطق فقاهتی در غالب احکام فردی و اجتماعی توجه می‌نماید و فقه، تئوری واقعی و کامل اداره‌ی انسان و اجتماع از گهواره تا گور تلقی می‌گردد و احکام دینی که مبتنی بر گزاره‌های معرفتی و پیش‌فرض‌های عقلانیست در هاضمه‌ی سیاست مقید به حدود حقوق و احکام الهی، هضم نمی‌گردد؛ چرا که در الهیات سیاسی است که احکام دینی در هاضمه سیاست مطلق وار هضم می‌گردد. در منطق فقه سیاسی جامعه‌نگر و عقل محور دین و سیاست با بهره‌گیری از وحی و عقل، مکمل و ملازم یک‌دیگر در رسیدن انسان و جامعه به سعادت دنیوی و اخروی معرفی می‌گردد. در این جاست که کارویژه‌های عام و خاص حکومت دینی در مثلث معرفتی معقول، مشروع و معروف پرتوافکنی می‌نماید.

سیاست از یک طرف توسط ابزارهای درونی و برونی صیقل خورده و از طرف دیگر احکام دین با درک مقتضیات زمان و مکان و حفظ مبانی اولیه و تغییر در امور جزئی متغیر زمان‌مند و مکان‌مند منشأ کارآمدی دین تلقی می‌شود.

۲. رویکرد استقرائی الهیات سیاسی به فقه سیاسی از منظر اصلاح‌اندیشان در قالب جمع میان دین‌داری و حکومت‌مداری این‌گونه مطرح می‌گردد که «اصولا در باب سیاست بستر عقلایی حرکت فقهی در موارد عمده‌ای مخدوش شده است و امروزه نظام‌های سیاسی با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شوند که در صدر اسلام وجود نداشته است و هم‌چنین نصوص مربوط به سیاست با فرهنگ و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی عصر نزول در ارتباط بوده و در صدد تنظیم عادلانه و اخلاقی همان واقعیت‌ها بوده است.»

چنان‌که ملاحظه می‌گردد این نگرش با ارائه‌ی تعریف حداقلی از دین، اسلام را در حد ایمان شخصی و اخلاق فردی کاهش می‌دهد و ضمن زیر سوال بردن فراگیر بودن تعالیم و معارف قرآنی و هم‌چنین تشکیک در معیار الگویی مصادیق قرآنی انتظار بشر از دین را به نیازهای عاطفی و احوال درونی خلاصه می‌نماید و به جای حاکمیت احکام دین توسط دین‌داران از حاکمیت دین‌داران بدون اتصاف به احکام الهی سخن به میان می‌آورد. هم‌چنین این نگرش تعامل پیشینی و پسینی واقعیت سیاسی و معرفت سیاسی را فراموش می‌نماید.

۳. اما نگرش جامع و مانع نسبت به فقه سیاسی از یک سو دغدغه‌ی گریز از فقه فردی را دارد و از سوی دیگر خطر جوامع اسلامی را در کنار تحجر، نگاه اخباری‌گرایانه به فقه و کاستن از شأن اجتماعی فقه و رویکردهای سکولاریستی به دین می‌داند. لذا می‌توان گفت تبیین ارزش‌ها و توصیفات هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی در کنار حوزه‌های احکام و حقوق از حوزه‌های مهم دینی به‌شمار می‌رود.

۴. با اتخاذ رویکردی از الهیات سیاسی، کارآمدی و پویایی طرح‌های دینی در جهت اتصاف به علوم غالب بشری ممکن است به قیمت استحاله‌ی ارزش‌ها و نسبت در احکام جاودانه‌ی اسلام منجر شود؛ در حالی که هسته‌ی مرکزی فقه سیاسی جامعیت و نظام‌مندی اسلام را در کنار جاودانی معارف

## اشاره

مرافعه بر سر تصرف قلمروهای خارج از دسترس رامی‌توان بر حسب سیری زمانی، مراحل تاریخی عمر علم جدید دانست. از جدال بر سر تصاحب حوزه‌های موضوعی تا بحث بر سر جدا کردن غایات، مبادی، روش و حتی حوزه‌ها و عرصه‌های عمل از دیگر اقلیم‌های معرفتی. راه افسراط در این امر آن‌قدر دامن گستر بوده که برخی عنوان «امپریالیسم معرفتی» را شایسته آن دانسته‌اند. از حوزه‌های مهم و تاثیرگذار که علم جدید سودای تصرف قلمرو آن را در سر می‌پروراند، فقه و خاصه فقه سیاسی می‌باشد. نماینده‌ی علم جدید در این مرافعه، علم سیاست است که در پوستینی از جنس الهیات، حریم فقه سیاسی را متعرض شده است. اما این دو شباهت چندانی نمی‌توانند داشته باشند و الهیات سیاسی به دلیل دارا بودن خصائصی چند استعداد جایگزینی با فقه سیاسی و یا ارائه کارکردهای فقه سیاسی را ندارد. این خصائص و تفاوت‌ها البته لایه‌ها و سطوحی متفاوت نیز دارد. دکتر عباسعلی رهبر، مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه‌ی طباطبایی در مختصر حاضر، این تفاوت‌ها را به تامل نشسته است.

این نوشتار در پی آن است تا نقدی منصفانه و آگاهانه نسبت به گزاره‌ای که نظریه‌ی ولایت فقیه امام خمینی<sup>(ره)</sup> را نمونه‌ای از نظریه‌ی الهیات سیاسی می‌داند، ارائه دهد. در این میان می‌خواهیم تا ساحت مبنایی و قدسی - زمینی‌وار جمهوری اسلامی ایران را از حوزه‌ی سطحی و شبه‌قدسی - زمینی‌وار الهیات سیاسی متمایز نماییم که یک ساحت ریشه در تعامل غایت‌محور و عقلانی دین و سیاست و دیگری ریشه در تداخل نهایت‌محور و شبه‌عقلانی (ابزاری) دین و سیاست دارد. یکی، دو ساحت دین و سیاست را با یک‌دیگر می‌خواهد و دیگری همه چیز را فدای سیاست می‌نماید؛ سیاستی که در این منظر (الهیات سیاسی) مبنی بر همه یا هیچ چیز است.

۱. الهیات سیاسی راوی پروسه‌ای تلقی می‌گردد که در آن مفاهیم دینی و قدسی به مفاهیم سیاسی و عرفی تبدیل می‌گردد. آرای متفکرانی مانند کارل اشمیت، سیر تحول از الهیات به ایدئولوژی و از ایدئولوژی به سیاست را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه الهیات در معرض عرفی شدن قرار می‌گیرد. به‌زعم اینان در واقع فرایند سکولاریزاسیون در ایدئولوژی‌ها در فرایند الهیات سیاسی رخ می‌دهد.

در حالی که در فقه سیاسی جامع و مانع در عین حفظ تبار مفاهیم بنیادین دینی کارآمدی احکام دینی مورد توجه قرار می‌گیرد. بر همین سیاق اندیشمندی فیلسوف و فقیه چون

خود یک جا می‌پندارد و فهم احکام سیاسی را در متون دینی مبتنی بر مجموعه‌نگری و منظومه‌اندیشی ملاحظه می‌نماید.

۵. پست سکولاریسم پروژه‌ای است که در واکنش به عدم تحقق و ناکامی‌های سکولاریسم به وجود آمده است. در واقع می‌توان گفت در مراحل اولیه، فرایند سکولاریزاسیون در فرایند الهیات سیاسی رخ می‌دهد و از این منظر دین، ایدئولوژی، گفتمان و اتوپیا در معرض سکولار شدن قرار می‌گیرد. هم‌چنان که هابرماس می‌گوید، پیش‌وند «پست» یا «مابعد» در تعبیر پست‌سکولار دلالت بر این دارد که دین هم‌چنان در چهارچوب متمایز مدرنیته برای بخش بزرگی از ملت، نیرویی موثر در شکل‌دهی به شخصیت آن‌ها به‌شمار می‌آید. البته اصطلاح پست‌سکولار به این معنا نیست که سکولار کردن حاکمیت، روند معکوسی را طی کرده باشد... دین به‌عنوان نیروی شکل‌دهنده به زندگی به هیچ وجه از عرصه‌ی اجتماع محو نشده است و در هر حال در طرز تلقی شهروندان از وجود و ساحت اخلاقی سیاسی خودشان اهمیت خود را حفظ کرده است. (هابرماس، ۱۳۸۱) حاصل آن که پست‌سکولار و هم‌چنین الهیات سیاسی وجود و قدرت دین در حوزه‌ی فرد و جامعه را می‌پذیرد اما باز بر اصول اصلی سکولاریسم تاکید می‌کند. این در حالی است که از منظر دستگاه فقهات سیاسی جامع و مانع تعامل دیانت و سیاست با ترسیم اهداف، اصول و روش‌های بنیادین دینی می‌تواند هم به کارویژه‌های عام حکومت دینی که مبتنی بر جمهوریت، اسلامیت، استقلال و آزادی می‌باشد، جامعه‌ی عمل‌پوشاند و هم کارویژه‌ی خاص خود را در جهت هدایت عاقلانه، آگاهانه و آزادانه (تجلی ربوبیت) تحقق بخشد.

۶. در حالی که در الهیات سیاسی بحث از خدای خالق و صانع است و یا در جایی حذف خالق مطرح می‌گردد، در منطق فقهات سیاسی با خالق صانع و هم‌چنین رب مواجه هستیم که بندگان خود را در عرصه‌ی اداره‌ی زمینی رها نکرده است؛ وحی نبی و عقل سلیم ربوبیت آن خالق را در زمین متجلی می‌سازد. در حالی که خدای ازلی و ابدی الهیات سیاسی مبتنی بر انسان‌وارگی است، خدای منطق فقهات سیاسی جامع و مانع مثل و همانندی ندارد؛ فی‌الواقع الوهیت و ربوبیت در یک منظر ترسیم می‌گردند.

۷. در الهیات سیاسی عقل خودبنیاد و منفصل از فضای قدسی علت پایانی تصمیم‌گیری قلمداد می‌شود، اما در فقه سیاسی جامع و مانع، عقل صراط مستقیم نیست؛ بلکه سراج منیر است. عقل برهانی چراغ بسیار خوبی است. البته چراغ، هیچ کس را به مقصد نمی‌رساند بلکه تنها راه را نشان می‌دهد؛ عقل صاحب ولایت نیست، بلکه سراج منیر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷) در این منظر در عین توجه به منزلت عقل، باید از محدودیت عقل نیز سخن گفت که نیاز به یک ملازم و مکمل دارد.

۸. الهیات سیاسی در محلولی مرتبط با مفاهیم سکولاریسم، روشن‌گری و اومانیزم نیز قرار دارد که این مقوله نه یک کلی بلکه یک کل است و وابسته به اجزای

مذکور می‌باشد. سکولاریسم مفهومی است که به بعد آنتولوژیک (هستی‌شناختی) مدرنیته نظر دارد و روشن‌گری ناظر به بعد اپیستمولوژیک (معرفت‌شناختی) و اومانیزم از خصوصیت انسان‌شناختی دنیای مدرن حکایت می‌نماید. در حالی که در ساحت فقه سیاسی جامع و مانع انسان نه مثل خدا بلکه جانشین او تلقی می‌گردد و شأنیت او در تعامل با ساحت قدسی و زمینی تعین می‌یابد. لازم به ذکر است که سکولاریسم به معنای دنیوی دیدن هستی و اصالت بخشیدن به هستی دنیوی این جهانی است؛ به‌گونه‌ای که یا با انکار دیگر ساحت‌های هستی مواجه می‌شود و یا دیگر ساحت‌ها و افق‌های هستی در حاشیه جهان دنیوی قرار گرفته و در ارتباط با آن تفسیر شده و معنا پیدا می‌کند و یا آن‌که به آن تقلیل داده می‌شود؛ در حالی که در نظام فقهات سیاسی مبتنی بر مصلحت و سعادت، ابدیت آخرت محور منزل‌گاه انسان تلقی می‌شود که در کنار ساحت دنیوی، ساحت معنوی نیز اصل قرار می‌گیرد.

۹. الهیات سیاسی و نظام فقهات سیاسی هر کدام از منظر دستگاه معرفتی خود به سیاست نگاه می‌کنند و لذا نمی‌توان الهیات سیاسی را بدیل فقه سیاسی دانست.

در الهیات سیاسی، سیاست حرفه مستقل از سایر علوم تلقی می‌شود و جوهری دارد که آن را از تمام بازی‌ها متمایز می‌کند و آن دوست و دشمن است. در این نحله سیاست اولویت دارد و هر حیات سیاسی مستلزم رابطه‌ی فرماندهی و فرمان‌پذیری است و دین شبیه اخلاق و فلسفه، در پرتو سیاست دیده می‌شود.

در حالی که از منظر منطق معرفتی فقه سیاسی، سیاست بی‌شریعت مانند جسد بی‌روح است و سرفصل سیاست از این منظر الهی - فلسفی نه مدنی‌الطبع بودن بشر بلکه ناقص بودن بشر است و این جاست که سیاست زمانی که متعالی می‌شود، اخلاق را سامان می‌بخشد و احکام خانواده را تنظیم و به جامعه نظم می‌دهد و تلاش انسان را به سوی پروردگار سامان می‌دهد؛ در حالی که در این موضع سیاست مستلزم تناقض نیست، بلکه مستلزم مرافقت و همراهی ارزش‌های اولیه و ثانویه جهت رشد و تعالی می‌باشد و نگاه قطبی‌محور الهیات سیاسی را در جهت خدشه‌دار نمودن آزادی‌های فردی به چالش جدی می‌کشد.

۱۰. نکته‌ی پایانی این‌که تقلیل فقه سیاسی مجموعه‌نگر و منظومه‌اندیش به‌عنوان مبنای مهم جمهوری اسلامی ایران به الهیات سیاسی امری غیر علمی و غیر واقع‌بینانه می‌باشد و می‌بایست نظریه‌ی استقرایی الهیات سیاسی را از اندیشه‌ی فقه سیاسی دور نمود؛ چرا که آنان در عین اشتراکات در بعضی از جزئیات دارای افتراقات معرفتی و روشی مهم از یک‌دیگر می‌باشند و نباید فراموش کرد الزام به هر یک از مقولات فوق‌الزام به لوازم و نتایج خاص آن خواهد بود. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که نسبت به نظریه‌ی الهیات سیاسی در محافل آکادمیک غرب نقدهای جدی مطرح شده است که اعتبار این نظریه را در جهت عدم توجه به آزادی‌های فردی و هم‌چنین رویکرد مطلق‌انگاری و دترمینیزم مورد تردید جدی قرار می‌دهد. ■

دو نگاه

در حالی که در الهیات سیاسی بحث از خدای خالق و صانع است و یا در جایی حذف خالق مطرح می‌گردد، در منطق فقهات سیاسی با خالق صانع و هم‌چنین رب مواجه هستیم که بندگان خود را در عرصه‌ی اداره‌ی زمینی رها نکرده است، در الهیات سیاسی، سیاست حرفه مستقل از سایر علوم تلقی می‌شود و جوهری دارد که آن را از تمام بازی‌ها متمایز می‌کند و آن دوست و دشمن است. در این نحله سیاست اولویت دارد و هر حیات سیاسی مستلزم رابطه‌ی فرماندهی و فرمان‌پذیری است و دین شبیه اخلاق و فلسفه، در پرتو سیاست دیده می‌شود